



۲۰۱۸/۰۹/۰۸

دوکتور محمد اکبر یوسفی

ملت و ملت گرائی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت چهاردهم)

یادداشت: تحریر این قسمت، از سلسله مقالات بتاریخ ۲۰۱۱/۰۶/۰۶ انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تالیپی، و رفع سکتگی های احتمالی، تذکر های تکمیلی، لازم نیز صورت گرفته است، که ممکن بر حجم بعضی از قسمت ها، اضافه شود. متباقی متن تا حدی بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است.

مشاهدات و چشم دید های شهود از بعضی از نقاط کشور، گواهی می دهد، که بقایای مقررات به اصطلاح "ویش" در برخی از اقوام پشتون، تا سالهای آغاز بحران اخیر، محفوظ مانده است - رسم تقسیم مجدد وقفه بی زمین در بین باشندگان محل (طوریکه در بعضی موارد، نتنها زمین بلکه خانه نیز تعویض می گردیده است).

زمانی که اقوام افغانی در قرن ۱۵، ساحات جنوب کابل را اشغال نموده اند، زمین را بین اقوام مختلف و خانواده ها یا خویشاوندان نسبی تقسیم نموده اند. تقسیمات نوبتی مجدد این زمین ها، نه تنها در چوکات یک واحد جداگانه اقتصادی - بلکه در سراسر منطقه مسکونی، در وقفه ها، بین تمام مناطق، بشمول خویشاوندان و در بین تمام اقوام، چنین تعویض صورت می گرفته است. ایران شناس نارویجی «م. مارگن شتیرنه»، که در سال ۱۹۲۹م، در مناطق سرحدی شمال غرب هند سفر نموده است، رهنمایش یک پشتون («پتان») از منطقه «دیر»، برایش گزارش می دهد، که هر ۱۰ سال، با خویشاوندان خود، بیک ده (قریه) دیگر نقل مکان می نماید و هر پنج سال، زمین را با دیگران عوض می کند.

نخست ۱۹۲۹م، والی ملوک الطوائفی سوات («خانشین»)، که اکثریت باشندگان آنرا یوسفزی ها تشکیل می داده است، درین ملک نشین («شهزاده نشین») تعویض - ویش (به استثنای شالیزار ها) را ملغی قرار داده است. مؤلف می گوید: «چنین بر می آید که، در وقفه زمانی که ما تحت ارزیابی قرار داده ایم، همچو رسم در بین افغانها، به قوت مروج بوده است». حال می توان چنین استنتاج نمود که ملک تور با اعلام خود، بمثابة سرکرده قوم، خواست و آرزوی خود را نمایان ساخته است، تا زمین ملکیت خود را از سیستم ویش رهانی بخشد. چنین شرایط را در چهارچوب سلطنت فیودالی مغل ممکن می دیده است. به ادامه خواهیم دید که همین اقوام در اتحاد با «خوشحال خان ختک»، جانبدار سیستم فیودالی، بجای سیستم - ویش بوده اند.

در کتاب قلمی افغانی تحت عنوان، «تذکره الملوک» (یادداشت برای پادشاهان)، که در موزیم برتانوی محافظت می گردد، افغانها (هدف این مؤلف پشتون هاست)، نخست در قرن ۱۱ به زرع زمین آغاز نموده اند. تبدیل یا تعویض خانه ها، در دوباره تقسیم زمین، نمونه افغانی شیوه مسکن گزینی شمرده می شود.

محقق می نویسد: وقتی جنبش روشانی بمفهوم، یک انکشاف ضد فیودالیزم پذیرفته شود، فهمیده می شود، که چرا تاجیک ها، خارج ازین جنبش قرار داشته است. در بین آنها درین مدت مالکیت اشتراکی بر زمین وجود نداشته، فیودالیزم در بین آنها قبلاً انکشاف یافته شناخته شده است. قوم وزیر نیز ازین جنبش دور ماند، لیکن بنابر، دلایل دیگر: این قوم در قرن ۱۶ و ۱۷، تربیت حیوانات را با شیوه کوچی به پیش می برده اند، که برای آنها مسئله تقسیم زمین کاملاً بی تفاوت بوده است. به هر صورت چنین گروه قومی پشتون را نمی توان بمتابۀ یک گروه «ایتنی» جداگانه از پشتون ها یاد کرد، بلکه فقط در مشغولیت بخش اقتصادی، با پشتون های غیر کوچی تفاوت می داشته باشند.

بر اساس تحلیل ها و نشرات بی شمار دانشمندان، در رابطه با مفاهیم ملت، ملت گرایی و دولت های ملی، که بقول بعضی ها، در بیست سال اخیر، بار دیگر توجه نسبتاً بیشتر محققان و تاریخدانان را بخود جلب نموده است، تغییرات محسوس در اصطلاحات، و دقیق ساختن مفاهیم نیز، بمشاهده می رسد. چنانچه «انتونی سمیت» از مناقشات روی ملت گرایی («ناسیونالیزم») و تجدد خواهی («مدرنیسم»)، که بعد از سال ۱۹۶۰م بقول او باز به موضوع بحث مبدل گردیده است، نام می برد. نا گفته نماند که بسی افراد از کلمه «مدرنیته»، ممکن برای مزین ساختن متون و یا بیانات به خاطر اهداف مختلف، که در اختیار عوامریبان نیز قرار گرفته می تواند، بمتابۀ «مد» روز، کار گیرند. ممکن چنین عوامریبان یا هیچ آگاهی از ساختار های اقتصادی اجتماعی و امکان گذار از یک مرحله بمرحله دیگر نداشته باشند و یا اینکه تنها خود و منافع خود را در صدر همه مسائل قرار می دهند.

دانشمندان متعدد بقول «انتونی سمیت» به جای اصطلاح «مدرنیسم» که تا آنزمان منسوب به یک مرحله انکشافی می دانسته اند، اصطلاح کم انکشاف یافته و یا رو به انکشاف («اندر دیولاپمنت»)، بمعنی حلول و یا نفوذ سرمایداری در ماحول مرزی پذیرفته اند، در حالی که درخود غرب، این مفهوم «مدرنیزیشن» بطور فزاینده در اتحاد با اصطلاح تجدد خواهی («مدرنیسم»)، که به مرحله اجتماعی «بعد از مرحله - صنعتی» قبول کرده اند، بکار برده می شود. سمیت در هر دو حالت همین مفاهیم گذشته را، یعنی دلالت های ضمنی وسیع «مدرنیزیشن» را، از دست رفته می داند، زیرا آنطوری که سمیت استدلال می نماید، مثال های متکی بر آن، که با انکشاف نوین و فعالیت ها و حصول اعتقاد با استفاده عملی از شغل و پیشه، ارتباط می گیرد، بدون جانشینی مناسب از یا افتاده است. همچنان بدلیل آنچه ما خیلی کم اطمینان داریم، که پروسه شکلی، مشمول در تحت مفهوم «مدرنیزیشن»، از دست بدست، مسیری را اختیار نمود، که «یونفرم» عنعنوی را بیک تساوی «یونفرم» تجدد خواهی («مدرنیته») مبدل نمود. «سمیت» همچنان یاد آور می شود که در سال ۱۹۷۰م، شک و تردید به پیمانۀ بی قوی نمود کرد، که بسیاری ها را به قطع، تمام تلاشها بسوی «مدرنیزیشن» واداشته و سوالات زیادی هم، بدون جواب ماند. (انتونی سمیت، «تئوری نیشنلیزم»، ۱۹۸۳م، مقدمه)

«انتونی سمیت»، با کمی تفاوت از برخی از دانشمندان دیگر، به مرحله قبل از رشد اجتماعی در مرحله «ملی»، به دوره های طولانی، حیات «ایتنی ها» و فرهنگ های مربوط آنها، که در بعضی از کشورها، در جمله عناصر بنیادی تشکیل دول نقش داشته، توجه نموده است. بنابر همین دلیل، شمول مرحله یا جنبش روشانی را، درین عنوان، عاری از اهمیت ندانستیم. در تاریخ کشور ما در مقایسه با بسیاری از کشور های دنیا، دیده شده است، که زمامداران، بدون توجه به موقف و ساختار دقیق اجتماعی- اقتصادی «اهرم قدرت» را برای عده محدود، پایه گذاری نموده اند.

طوری که در مقالات قبلی هم تذکار یافته است، ترکیب اجتماعی، سطوح انکشاف جامعه، که در نتیجه جنگ کاملاً صدمه دیده است، نا همگون می باشد. این وضعیت، بدون شک در ایجاد هم آهنگی در نظم اجتماعی موانع بوجود می آورد. این بدان معنی نیست، که مسیر انکشاف آن مفهوم و سمت و چهارچوب («کانسپیت») نداشته باشد. بناءً برای کسب معلومات بیشتر از مراحل بحرانی گذشته، به دوره های ذیل بر می گردیم: بسلسله تحقیقات از دوره روشانی «اسلانوف» گزارش می دهد که موصوف در ماه اکتوبر ۱۹۴۸م در تاشکند، در اکادمی علوم ازبکستان، بخش «آثار قلمی» فرصت یافته است، تا نوشته، یک مؤرخ هندی قرن ۱۷، بنام عبدالقدیر «باداونی؟» را از نظر بگذرانند، که در آن چنین محلی را یافته است: «بنا برین در مبارزه علیه جمعیت طائفه روشانی روستانی»، زندان ایجاد نموده اند. بالاخره، از یک گواهینامه، در باره طبقبندی اقوام پشتون، که نزد افضل خان وجود داشته است، یاد آور می شود، می گوید که در «تاریخ مرصع»، نوشته شده است، که در زمان محاصره پشاور تحت رهبری عبدالقدیر، علیه روشانی «سه قوم قرار داشته اند: رهبر پشاور (اریاب)، از قوم افضل خان (ختک)، از آنجائی که شهباز خان در آن زمان متحد مغل بوده است؛ از قوم اورکزى - ملک تور. مقاومت قومی (اولس) کتانی،» اما مؤلف برخلاف تذکر می دهد که در آن زمان، مقاومت قومی (اولس) کتانی، در اتحاد با سایر اقوام افغانی، علیه مغل می جنگیده اند، آنچه بر حسب ادعای محقق بر اساس منابع دیگر برایش ثابت گردیده است.

بناءً می توان فرض نمود که «جنبش روشانی، یک جنبش دهقانی، ضد فیودالی بوده است.» این طرز دید را محصولی از اشارات و اظهارات بی شمار، «مخالفین جنبش - روشانی» و همچنان از تفاهم و موضعگیری مؤلفین مختلف افغانی قرن ۱۶ الی قرن ۱۸، می داند. (همانجا)

حال به یکی از بغرنجی ها توجه، مبذول می داریم. از یک طرف ارزیابی می کنند، که رژیم مغل با این قبایل دشواری داشته است. سیستم سیاسی مغل، «سلطنت مطلقه فیودالی»، که بمفهوم امروزی اشغالگر گفته می توانیم. قسمتی از قبایل، نه همه، در آن زمان، در تحت نفوذ و یا بهتر بگوئیم در «سیستم ویش» بسر می برده اند. مبارزه این اقوام که نواسانات و تغییر جبهه، نیز توسط برخی ها، دیده شده است، بر ضد حاکمیت شاهان مغل بوده است، یعنی هدف آنها را طرد حاکمیت بیگانه تشکیل می داده است. دقیق نیست که، در صورت پیروزی، رهبران ضد پادشاهان مغل، چه نوع سازماندهی را در برابر آینده جامعه خویش می دیده اند. هر گونه سازماندهی را اگر در نظر داشته بوده باشند، بنا بر شرایط وقت و اختلافات میان شاخه های مختلف قومی، چنین مفهوم روشانی ها، تمام گروپ «اینتی» پشتون را زیر یک چتر نداشته است. طوری که در مقالات دیگر هم تذکر بعمل آمده است، ساختار طبقاتی، بهتر بگوئیم گذار از «جامعه اولیه»، به مراحل پیشرفته تر، در جوامع پشتونی، نه همزمان و نه هم، هم آهنگ بوده است.

وقتی در اروپا، دهقانان ساده، علیه «اشرافیت فیودالی» و سلطنت های مطلقه آنها، قیام نموده اند، نه تنها مناسبات اجتماعی سیاسی، توأم با مناسبات تولیدی و ملکیت را تغییر داده اند، بلکه در نتیجه همین قیام ها، عناصر سرمایه داری و بلاخره، حاکمیت بورژوازی بوجود آمده است. شیوه تولید و وسایل تولیدی جدید بمیان آمده است.

لیکن در مبارزه این اقوام بر ضد فیودالیزم، روشن نیست، که این کدام فیودالیزم بوده است. بعبارت دیگر چه نوع ساختار اجتماعی اقتصادی در همان مرحله در جمعیت خود آنها، مسلط بوده است. آیا در هدف آنها کدام ساختار جدید تر شامل بوده است؟ و یا آنچه در تحت آن، طی قرون زندگی داشته اند، سرسختانه محافظت می نموده اند؟ وقتی می پذیریم که در درون برخی از جمعیت های قبیلوی پشتون، در مرحله زراعتی و تربیت حیوانات، آنهم حیوانات به اصطلاح سبک پا، چون بز و گوسفند، تشکل های مالکیت اشتراکی، نزدیک به «کمون اولیه» یا جوامع «ابتدائی» وجود داشته است، و در استفاده از زمین هم، بشیوه «ویش» سخن در میان بوده است، پس باید معنی آنرا داشته بتواند، که مالکیت دائمی خصوصی بر زمین، که شرط اساسی در

امر ایجاد و رشد ساختار فیودالی می باشد، در جامعه خود آنها، نمی شناخته اند. آنچه در خصوصیت طبیعی چنین جوامع شناخته شده است، «آزاد زیستن» است. این هم روشن است که همین قبایل، در تاریخ با عبور قشون امپراتورها و جهان گشایان از قلمرو آنها و دفاع از حریم قبایلی آشنا بوده اند.

اما سیستم حقوقی ای که قبایل مختلف برای همزیستی با همدیگر و یا بمنظور برقراری صلح داشته اند، متفاوت از آن بوده است، که سلطنت های فیودالی، معین می نموده اند. بناءً همین تعریف مبارزه «ضد فیودالی» در برخی از آنها، در پهلوی احساس آزادی (چون در آنوقت مناسبات اجتماعی و روابط خونی و همبستگی قوی وجود داشته است، بقول «فریدریش انگلس» که از جامعه «مردم مسلح» نام برده است و قبلاً هم در یک قسمت قبلی از آن تذکر بعمل آمده است، نیرو و مهارت جنگی وجود داشته است)، ممکن هدف حفظ طرز زندگی و استقلال قلمرو قومی بوده باشد. آنهم خارج از امکان نبوده است، که در برخی از آنها بر ضد طرز فکر و مناسباتی که، اصلاً پادشاهان مغل می خواسته اند بر آنها تحمیل نمایند، سبب چنین حرکات ضد پادشاهان مغل شده باشد. که در عین زمان نقش «آخوند درویزه» و متحدین محافظه کار فیودالی، قبایل ای که با درویزه، مورد حمایت مغل قرار داشته و سران آن قبایل در دشمنی های درون قبیله ای نیز از قوت مغل کار می گرفته اند، اقلاً بحیث یک فکتور، تحریک تصادمات شمرده شده بتواند. زیرا خود آنها، طوری که در فوق نیز تذکر بعمل آمده است، حتی تا مدت های طولانی بعد از آن قیام ها در تحت شرایط سیستم ویش بسر می برده اند. تا آنزمان مالکیت دائمی فرد بر زمین و مسکن دائمی وجود نداشته است.

در قریب یکصد سال، دوره روشانی ها، فقط معلومات پراکنده به نشر رسیده است. عوامل قانع کننده سقوط، بررسی نشده است. مطمئن نیستیم که همه ما، به اهمیت دستاورد های تاریخی، که در تثبیت هویت و تمرکز فکری نسل های بعدی، حائز اهمیت است، توجه داشته باشیم. همین اکنون و بخصوص در سالهای جنگ، تخریب و نابودی هر پارچه از آثار موزیم و یا داشته های هنری و علمی، ضیاع معلوماتی برای نسل های آینده محسوب خواهد شد. بار ها، با نوشته های گوناگون روبرو می شویم، که بر بعضی شخصیت ها، چون «ابن سینا» و یا «سید جمال الدین افغان»، مناقشات، در مورد، منشاء اجتماعی آنها، تحریر می گردد. جهان غرب به عنوان مثال، به اهمیت آثار علمی ابن سینا، در قدم اول، آثار «طبی» وی از همان آغاز پی برده بودند. آنها می دانند که اگر روحانیون متعصب اسلامی، جلو کار های علمی و عملیاتی او را نمی گرفتند، آن نابغه تاریخ حتماً قادر بوده می توانست، تا گنجینه های علمی بیشتری را بمیراث بگذارد. حال برای مسلمانان، ممکن نام او مانده باشد ولی جامعه غربی، علم و دانش او را در پوهنتون ها و مراکز علمی خویش انتقال داده، آنرا توسعه بخشیده است، که نسل های بعدی مسلمانان این مناطق، منابع فعلی غربی را که در هسته مرکزی، همان دانش اصلی «ابن سینا» جای گرفته است، بیاموزند. زیرا جامعه ما، رهبرانی نداشته است، که چنین گنجینه ها را حفظ می نمودند.

حال فرض کنیم که هدف از جنگ های روشانی، طرد سلطه مغل بوده باشد، آنها چگونه نظم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را می خواسته اند. آیا در همان مرحله، نظم اجتماعی قادر بوده است، تا نیازمندی های حد اقل حیاتی، اعضای قبیله را بر آورده سازد، یا تنها تحت نام مساوات، قلت و فقر و سایر کمبودی ها را می توانسته اند، مساوی تقسیم کنند. مساوی فقیر بودن، هیچ جامعه ایرا مسعود و سر فراز ساخته نمی تواند. این سؤال هم می تواند مطرح شود، که در برابر وقوع حوادث طبیعی، چگونه عمل می نموده اند؟

موقف آنها در رابطه با پدیده دولت روشن نیست. تقریباً در هیچ دوره، وقت کافی برای اداره، خارج از شیوه قومی نداشته اند. آیا می خواسته اند بدون دولت، به طریق سازماندهی قومی، زندگی کنند؟ اگر چنین هدف بوده باشد، پس در برابر رشد نفوس

« دیموگرافی» و محدود بودن، مساحت زمین اشتراکی، چه ستراتیژی داشته اند؟ حتی سؤال مطرح شده می تواند، که آیا بصورت کل ستراتیژی وجود داشته است یا نه؟ در باره وضع اقتصادی جامعه خود، چه اقدامات در پیش داشته اند؟

مروری بر وقایع سیاسی و اجتماعی کشور، نشان می دهد که، طرز دید غیر دقیق و سطحی، مسئولین امور از وضع عمومی جامعه، خاصاً عدم داشتن تصویر درست از توانمندی اقتصادی در قدم اول، سهم سنگین در اوضاع بحرانی و فاجعه آمیز داشته است.

اگر صفحات تاریخ را ورق بزنیم، می بینیم که در بیانات مسئولین امور، بشمول «پادشاه»، از افغانستان همواره، بمتابۀ کشور «زراعتی»، نام می برده اند. اینکه چه نوع زراعتی بوده است، در هیچ جا تحلیل علمی از ترکیب اجتماعی و سطح رشد نیروهای مؤلده وجود نداشته است. کشوری که تا اکنون در نزد مسئولین امور، با نفوس شماری معمول، معرفی نیست، نمی توان زیاد انتظار درک درست، از نحوه حاکمیت آنها داشت. بر حسب تصادف، نشریه ای را از زمان اولین جمهوریت دریافتیم، که قشر بالائی و به اصلاح مغزهای متفکر و قلم بدست رژیم، برای ارزیابی جنبش روشانی، محفلی را تدویر نموده بودند، صرفنظر از متون بی محتوای وزرای وقت، حتی آنانی که مدعی داشتن معلومات تاریخی اند و به نوشته های خود سخت می بالند، و از آن نام و نشان استفاده مادی هم می کنند، چنان اصطلاحاتی را بکار برده بودند، که فرق بین رژیم سلطنتی «قلمروی» بیش از پنج قرن را، با استعمار اخیر قرن ۱۹ و قرن ۲۰ تفکیک نموده نمی توانسته اند. در حالی که، هر مرحله اشغالگرانه، از خود خصوصیات جدا گانه داشته است. مثلاً فتوحات «هیپتالی ها»، در هند، بر اساس ارزیابی، که در مقالات قبلی همین نویسنده نیز ذکر شده است، با سائر فتوحات، بخصوص اشغال برتانوی ها، کاملاً متفاوت بوده است. بی ربط نخواهد بود، هرگاه بار دیگر از نظر گذرانده شود: «چنین حدس زده می شود، که آنها ممکن، (یعنی پشتون ها: نویسنده) نتیجه ادغام مردمان متعدد قبلی باشند، که در تاریخ بکثرت دیده شده است. منجمله در قسمت آنها گفته شده است، وقتی «هپتالی ها»، با تمام خصوصیات و مشخصات، که در ساختار آنها، دیموکراسی نظامی تعریف گردیده بود، در قرن پنجم عیسوی، به قلمروهای کنونی افغانستان و هندوستان لشکر می کشند، پس از فتح، بر ویرانه های مناطق اشغالی آن، نمی توانند کلتور خاص خود را اساس گذارند، در نتیجه با قبایل پشتون اولی (پروتو- پشتون ها) مدغم میگردند. بدین ترتیب، به احیاء و تقویت مشخصات جامعه ایتنی پشتونی، سهم می گردند. علاوه بصورت عموم، عقیده بر آنست که جامعه پشتونی از نگاه ایتنی واحد نیست. « (سند دوکتورا). در حالی که، اشغالهای دیگر، در مناطق چون آمریکای لاتین و سائر کشور های افریقا و آسیا، بقایای وسیع فرهنگی و علمی - تخنیکی از خود بجا گذاشته است. در تاریخ ادبیات افغانی (هدف همین مؤلف ازین کلمه، پشتون است - نویسنده) در قرن ۱۶ الی قرن ۱۷، جنبش روشانی را، محقق فوق العاده با اهمیت می داند، «این جنبش بمتابۀ محرک تمایلات دیموکراتیک و ممد تحرک در جهت ادبیات زبان پشتو شناخته شده است.»

به هر صورت از جهت فرهنگی، بدون شک، قدمی بوده است به پیش. معلوم نیست که آینده سیستم «ویش» را چگونه مشاهده می نموده اند. درست است که بقول محقق، هم رهبران جنبش روشانی و هم مخالفین آن، مجبور به مراجعه به توده های مردم بوده اند - آنها باید با اقوام افغانی صحبت می نمودند. بنابر همین دلایل است، آنطوری که «اسلانوف» می گوید: «رهبران هر دو اردوگاه، که خود افغان نبوده اند (بایزید اورمور بود، و درویزه - تاجیک)، خیلی ها، آثار آنها به پشتو تحریر یافته اند». صرفنظر از آنکه درین مرحله، طوری که در فوق هم تذکر رفته است، زبان پشتو یک آهنگ رشد نشان داده است، ولی استفاده از نقش مذهب، در جبهه شاهان مغل، فیودالان و روحانیون قویتر استفاده بعمل می آمده است.

طرز دید و عقیده خود را بایزید انصاری در کتاب «خیرالبیان» («پیغام رحمت» - از ترجمه آلمانی)، بیان نموده است، که بزبان پشتوتألیف یافته، برخی از متون بفارسی، هندی و عربی نیز گزارش گردیده است. گفته می شود که این اثر از جانب

دشمنان فرقه روشانی، نابود شده، همین مؤلف در تحلیل خود می نویسد که در سال ۱۹۲۷ م، «گ. مارگن شتاینه»، در یک فرهنگ منشاء کلمات پشتو، نوشته است، که یک نسخه «خیرالبیان» را از سال ۱۶۵۰م در اختیار دارد، و بخشهای منتشره از آن بزبان پشتو (تا جایی که معلوم است، گفته می شود که نسخه فعلاً در کتابخانه موزیم برتانیه، در لندن نگهداشته شده است).

بخش هائی راکه، «گ. مارگن شتاینه»، از نسخه انتشارنموده است، مطالبی گنجانیده شده است، که مذمت جهانخدائی («پنتائیزم»، فرضیه ای که خدا را مرکب از کلیه نیروها و پدیده های طبیعی میدانند - مترجم) تأیید گردیده است، که علیه پایزید بکار برده شده است.

بایزید می نویسد: «خداوند امر می فرماید: مانند ماهی که در آب آبیازی میکند، همانند آن هم روی انسان است، بهر سمتی که برمی گردد، بسوی من بر می گردد.» ازین اصل، بایزید نتیجه می گیرد، که انسان در زمان نماز، بدون قید و شرط، به سمت مکه نیاز به روگرداندن ندارد. از اساسات جهانخدائی (یا «پنتائیزم»)، یکی هم نتیجهگیری اساسی، عبارت است از تساوی انسان ها در برابر خداوند.

«خیرالبیان»، اثر تاریخی نثرمسجع بزبان پشتو بوده، در عین حال شامل غزل و نقل قول ها از زمان آخوند درویزه نیزگزارش یافته است. نثر مسجع بدون شک از جانب مؤلف بخاطر هدف تبلیغاتی مورد استفاده قرار گرفته است: مطبوعات چاپی بنا بر اظهار محقق، در آنزمان وجود نداشته است. تعداد آثار قلمی هم محدود بوده است. از جانب دیگر چنین آثار، خلاف دین تحت تعقیب بوده و بمعنی کفر تلقی گردیده، محو و نابود می گردیده است. بدین علت مدعی اند که به انتقال شفاهی موضوعات مجبور بوده اند. بر حسب محتویات کتاب، اولین کتابی بزبان پشتو، در باره تصوف شناخته شده است، که درعین زمان جنبه های اخلاقی و مذهبی دربر داشته است. بعد ازین کتاب، اشکال مشابه دیگری هم رونما گردیده است.

در صورتیکه نظرات بایزید انصاری تنها، به تصوف محدود بوده باشد، احتمال بیشتربه تحقق نظرات مؤرخین غربی است، که در آغاز از آن، بمثابه جنبش مذهبی و فرقه یی ضد روحانیون متعصب سنی نیز بحیث یکی از امکان، یاد نموده بودند. مخالفت او با روحانیون دور و پیش درویزه، که با پادشاهان مغل در پیوند بوده اند، باید سبب قیام فرقه او که دربین بعضی از اقوام متذکره، نفوذ داشته است، گردیده باشد. همچنان اگر بایزید از اصل «ویش سیستم» و یا مالکیت اشتراکی بر زمین، حمایت کرده باشد، که احتمال چنین موضعگیری هم، از بعضی اظهارات تحت نام «ضد فینودالی»، متصور است، کدام اختراع جدیدی نبوده است، که به حساب بایزید انصاری شمرده شود. همچو موضعگیری، یعنی حمایت ازسیستم ویش و یا مالکیت اشتراکی بر زمین، یا چنین مناسبات قبلاً در اکثریت اقوام وجود داشته است، که به نسبت تمایلات محافظه کارانه قبایل، در جهت حفظ همچو رسوم و تعاملات قدیمی، باید با یزید ماهرانه از آن کار گرفته باشد و از بین آنها فرقه خود را تشکیل داده است. این هم باید بیاد آورده شود، طوری که در یک قسمت گذشته نیز به نشر رسیده است، پا یزید در جوانی، بعد از اینکه دوباره به هندوستان بر می گردد، به خرید و فروش اسب مبادرت ورزیده، همچنان با دختر یک خانواده پشتون لودی، که سلسله خاندان موصوف سابقه سلطنت فینودالی در هند داشته است، ازدواج نموده است. بحیث غیر پشتون که در خانواده «شیخ» تا سن نو جوانی، تربیت یافته، قرار یکی از منابع، مادر را در سنین نو جوانی و یا احتمالاً در سنین طفولیت از دست می دهد، به اصطلاح معمول در خوی و عادات خود یا در چهارچوب تربیت خانواده گی و محیطی، ارزشهای قبیلوی را، مانند همسنان قبیلوی پشتون، بطور کامل، داشته بوده نمی تواند. در پهلوی تمام معدلاتی که، موصوف با پدرش داشته است، یکی هم محرومیت داشتن مادر در سنین معینه و زنده گی دشوار وی زیر دست خانم دومی پدرش بوده است، که در منابع این هم تذکار یافته است.

او در جریان موعظه های خود، طوری که در منابع نشراتی می خوانیم، از اشتراک زنان در نماز جماعت با مردان حمایت نموده است. بعضی ها همچنان استدلال می نمایند، که محرومیت وی در طفولیت از داشتن لطف و محبت مادر، او را به توجه پسوی زنان کشانیده است. در شیوه تدویر محافل روشانی ها، در حقیقت از عادات «دیره»، بخصوص در شبها و یا روز های برف و باران، به قصه خوانی می پرداخته اند. موزی با قصه خوانی موعظه ها و یا بعد از آن، اشعار خوانی پیروان با یزید، پس از مرگ وی در همچو مراکز تجمع قبایلی جای با ثبات یافته است. جالب است، که شنیده ایم که تا همین اکنون در پشاور، محلی یا بازار بنام «قصه خوانی» وجود دارد.

اختراعات چون «رادیو»، «تلویزیون» و حال «انترنت» و غیره، بسیاری از عادات و رسوم و شیوه حفظ مناسبات عنعنوی را، دگرگون ساخته است. قابل تذکر است که وقتی از قبایل پشتون نام برده می شود، باید واقعیت های عینی شرایط زندگی انسانها را در آن مناطق، بخصوص مناطق کوهستانی فراموش ننمائیم. محدود بودن زمین، بمثابة منبع تولید نعم مادی یا نیازمندی های حیاتی و رشد نفوس، با تفاوت از مناطق دیگر، ازین مناطق برخی از مرد ها، قریب در سراسر جهان به جستجوی کار، عمدتاً در کشورهای منطقه، می پردازند. اقلا اجرای امور کوتاه مدت و موسومی، در خارج از ساحه زیست قبیل، آنها را باسیستم های مختلف اجتماعی اقتصادی آشنا ساخته است. چنین افراد، که زمینه تعلیم برای آنها مساعد نبوده است، پابندی بیشتر به زنده گی فرهنگی قومی خویش نشان می دهند. بخش زنان چنین گروپ ها، در عقب دیوار های بلند قبایلی و یا در ماحول محدود قریه و دره، بر طبق همان هدایات آخوند درویره، مانند شرایط قریب پنجصد سال قبل بسر می برند. البته خانواده های تعلیم یافته گان ازین شرایط زنده گی، رهائی یافته اند.

در کار ادبی، «اسلانوف» دریافته است که، پایزید اکثریت حمایت را از جانب ملا ارزانی، نویسنده دیوان محفوظ، نا منتشر شده (اخیراً در یک محل زیست اقوام افغانی بدست آمده)، داشته است. درین دیوان به شیوه شعر، نظریات پایزید افاده گردیده است. بمثابة شاعر با استعداد طبیعی، ارزانی از جهت ادبی الم بردار فرقه - روشانی شناخته می شود. به نسبت دلایل قابل فهم، این اثر نه در هندوستان و نه در افغانستان، برملا گردیده بود. همانند آن دیوان، شاعر نامدار روشانی، «دولت لوحانی»، با وجود آنکه در کابل موجود می باشد، باز هم «اسلانوف» دریافته است که، چاپ آن فقط تک تک، بشکل اشعار جداگانه در اکادمی علوم افغانستان، در نشریه «کابل»، دیده شده است.

همین محقق همچنان در جمله شعرای - روشانی، از شهرت بزرگ نواسه پایزید، میرزا خان انصاری (در قرن ۱۷)، نام می برد. اشعار او با مجموعه های متعدد، بقول مؤلف به نشر سپرده شده است. زبان پایزید، و سبک وی بر همان عصر و متعاقباً بر سائر نویسندگان، حتی بر مخالف نظریات وی، مانند آخوند درویره، نفوذ قوی داشته است.

ادامه دارد ...



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده، به فهرست "آرشیف" ایشان رهنمائی شوند! اداره